

سیر تطور اندیشه جان رالز و زمینه‌های شکل‌گیری نظریه عدالت

مصطفی حبیبی کند سر*

بهروز دیلم صالحی**، سعید اسلامی***

چکیده

عدالت از مفاهیم بنیادینی است که نحله‌های فکری مختلف به آن توجه ویژه کرده‌اند. جان رالز فیلسوف برجسته اخلاق و سیاست در حوزه اندیشه سیاسی مغرب زمین در زمره اندیشمندانی است که تلاش داشت تا پیرامون عدالت اندیشه ورزی کند. رویدادهای سیاسی و اجتماعی در ایالات متحده آمریکا، در عرصه جهان و نیز جنگ باویتنام، رالز را با این پرسش روبرو ساخت که چه عواملی کشوری چون آمریکا را به سیستمی ناعادلانه و تجاوزکارانه در جهان کشانده است. این دل‌مشغولی‌ها، اراده او را به سوی تدوین یک نظریه تأثیرگذار در اندیشه سیاسی استوار کرد. جان مایه اندیشه رالز در نظریه عدالت، دارای چهار عنصر کلیدی: شهودگرایی اخلاقی، آزمایش ذهنی، وضعیت اصلی و آزادی است. کتاب نظریه عدالت او انعکاس دیدگاه او در باره عدالت به مثابه انصاف و عدالت سیاسی است که در آن از عدالت به مثابه انصاف، آزادی قانونی، مفهوم عدالت توزیعی بحث شده است. عدالت رالز ریشه در سنت کانتی دارد. لذا در آن بر مفهوم اخلاقی عدالت تأکید می‌کند و سرانجام تحت انتقاداتی در چرخشی، به عدالت سیاسی می‌رسد. سوال اصلی در این پژوهش آن است که چه عواملی در شکل‌گیری نظریه عدالت جان رالز،

* دانشجوی اندیشه سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران،
roodsar1394@gmail.com

** استادیار گروه اندیشه سیاسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران (نویسنده مسئول)،
behrooz_deylamsalehi@yahoo.com

*** دانشیار گروه اندیشه سیاسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران،
sayeedislami@hotmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۰۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۸

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

نقش موثر داشته اند؟ و فرضیه اینست که در شکل‌گیری عدالت توزیعی او، نظام فلسفی، فلسفه اخلاق، نظریه قرارداد اجتماعی کانت و فلسفه حق هگل، در شکل‌گیری نظریه عدالت سیاسی او، نقدهای تأثیرگذار از سوی، رادیکال‌های سیاسی و جامعه‌گرایان نقش داشته اند.

کلیدواژه‌ها: جان رالز، عدالت، سنت کانتی، عدالت توزیعی، جامعه‌گرایان، عدالت سیاسی.

۱. مقدمه

جان بردلی رالز، فیلسوف نام‌آشنا و برجسته اخلاق و سیاست، بیست و یکم فوریه سال ۱۹۲۱ در شهر بالتیمور واقع در ایالت مریلند متولد شد. او دومین فرزند از پنج فرزند ویلیام لی رالز و آنا استامپ بود. پدرش حقوقدان بود و در امور مالیاتی فعالیت می‌کرد. و مادرش ریاست انجمن زنان بالتیمور را به عهده داشت. وی دوره ابتدایی و متوسطه را در بالتیمور و سپس در مدرسه‌ای پیرو کلیسای استقفی در کانکتیکت به پایان رساند در سال ۱۹۳۹ به دانشگاه پرینستون رفت و به تحصیل در رشته فلسفه پرداخت. سپس در سال ۱۹۴۳ پس از اتمام دوره لیسانس به ارتش آمریکا پیوست و به عنوان سرباز نیروی زمینی در جنگ در منطقه اقیانوس آرام شرکت کرد. در سال ۱۹۴۶ از خدمت در ارتش کناره‌گیری نمود و به نوشتن رساله دکترای خود در زمینه فلسفه اخلاق پرداخت. وی پس از اخذ دکترا تا سال ۱۹۵۲ در همان دانشگاه به تدریس فلسفه اشتغال داشت. سپس به دانشگاه کورنل رفت. و پس از چند سال به عنوان استاد فلسفه در دانشگاه هاروارد شروع به تدریس کرد. (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۵)

قریب به چهل سال در دپارتمان فلسفه دانشگاه هاروارد به تدریس و تحقیق مشغول بود و از این طریق شاگردان مهمی چون تامس نیگل، تیم اسکلن، اونارا اونیل، کریستین کورسگارد و... تربیت کرد. مضاف بر آن، فیلسوفان مهم دیگری چون رونالد دورکین، مایکل سندل و درک پارفیت هم بعدها در جرگه لشگریان او درآمدند. رالز بعد از گرفتن مدرک دکتری از دانشگاه پرینستون، در حوالی دهه ۱۹۵۰، یعنی مدتی که محقق مدعو کالج کرایست چرچ دانشگاه آکسفورد بود، تحت تاثیر آرای آیزا برلین، فیلسوف سیاست آکسفوردی، و هربرت هارت، فیلسوف حقوق آکسفوردی، قرار گرفت و مذاق و مزاج لیبرالیستی او قوت چندان گرفت.

نقل است که رالز تا به آخر عمر به کار و پژوهش دانشگاهی به جد متعهد بود و لحظه ای آن را ترک نگفت. در ۱۹۹۵ با اینکه سکنه ای را تجربه کرده بود، از کار کردن باز نیستاد و در همان سالها بود که کتاب قانون مللرا به اتمام رساند. حتی چند ماه قبل از فوت او یعنی در سال ۲۰۰۲ همتی کرد و مجلدی تحت عنوان (عدالت به مثابه عدم تبعیض: یک بازنگری) تهیه کرد تا به نقد های نظریه ای درباره عدالت پاسخ مستوفی دهد. در نوشته های فارسی عموماً از این مجلد به (عدالت به مثابه انصاف) یاد می کنند که مراد رالز را نمی رساند و حتی برخی مفسرین را به تکلف انداخته است. او در ۲۶ نوامبر ۲۰۰۲ چشم از جهان فرو بست. هنگام مرگ ۸۱ سال داشت و از سال ۱۹۶۴ تا پایان عمر در دانشکده فلسفه دانشگاه هاروارد تدریس می کرد.

در ۲۴ نوامبر سال ۲۰۰۲ با مرگ جان رالز به علت نارسایی قلبی در سن ۸۱ سالگی، جهان پر مخاطره ما به تعبیر تامس نیگل، هم مهمترین فیلسوف سیاسی قرن بیستم و هم معنوی ترین فیلسوف سیاسی تاریخ تفکر بشری را از دست داد. او انسانی فوق العاده متواضع و محبوب و بیزار از شهرت بود و دائماً "افتخاراتی که بر او عرضه میشد را رد میکرد. رالز از تبدیل شدن به یک چهره عمومی یا شخصیت معروف رسانه ای که به واسطه موفقیت هایش برای او فراهم بود، امتناع می ورزید.

۲. طرح مسئله

بحث از عدالت همواره یکی از مباحث مهم و پر مناقشه در آموزه متفکران سیاسی به ویژه در دوره معاصر محسوب می شود. در واقع در سایه عدالت است که میتوان شاهد رشد و بالندگی جوامع بشری بود. البته انعکاس مفهوم عدالت در اندیشه متفکران علم سیاست، مسبوق به سابقه بوده است. برای نمونه، ارسطو در رساله سیاست، از اخلاق نیکوماخوس سخن دگفته است. یکی از بارزترین حوزه های انعکاس مفهوم عدالت در اندیشه سیاسی مغرب زمین، جان رالز بوده است. در نگاه جان رالز، عدالت ساخته دست بشر است و انسان آن را می آفریند. رالز عدالت خویش را بر دو پایه مهم یعنی اصل آزادی و اصل تمایز قرار می دهد. اصل اول، از آزادی برابر و فرصت های برابر دفاع می کند و اصل دوم، ناظر به این است که در چه وضعی می توان گفت که نابرابری، عادلانه است.

۱.۲ هدف رالز از نوشتن کتاب نظریه عدالت

دردوران مدرن، نظریه نظام مند ذر فلسفه اخلاق، عموماً شکلی از فایده گرایی بوده است. یکی از دلایل این امر آن است که گروه زیادی از نویسندگان برجسته که پایه گذار اندیشه های تاثیر گذار در این حوزه بوده اند از این نظریه هواداری کرده اند و کسانی که از فایده گرایی انتقاد کردند، در یک جتته بسیار محدودتری این کار را انجام داده اند. آنها ابهام ها و پیچیدگی های اصل سودمندی را یادآوری کردند و ناسازگاریهای بین بسیاری از تضمینات آن اصل و گرایش های اخلاقی ما را مورد توجه قرار داده اند اما به باور من، آنها نتوانستند یک تر داشت اخلاقی نظام مند و کاربردی را در مخالفت با اصل سودمندی بر سازند. تلاش من این بوده است که نظریه سستی قرارداد اجتماعی را - که لاک، روسو و کانت نماینده آن بوده اند- در سطحی انتزاعی تر تعمیم دهم. من بر این باورم که از میان دید گاههای سستی، این قرارداد اجتماعی است که داده های ما در باب عدالت رابه بهترین وجه به یکدیگر نزدیکتر می کند و مناسب ترین پایه اخلاقی را برای یک جامعه دموکراتیک می سازد (رالز، ۱۳۹۱: ۲۱)

جان رالز هدف خود را ارائه یک تئوری عدالت میداند که بتواند جایگزینی ماندنی و مناسب برای تئوریهای سیاسی باشد که مدت زمانی طولانی، تئوری مسلط در فلسفه سستی بوده اند. از مجموع نظریه عدالت جان رالز چنین بر می آید که ایشان برای طرح نظریه عدالت، اهدافی را برای جامعه دموکراتیک و نیز طرح نظریه بین نسلی دنبال می کردند که از اهم آن اهداف میتوان به: جامعه بسامان و ساختار اساسی جامعه بر اساس موضوع عدالت و همچنین عقلانیت، قضاوت بی طرفانه، تنظیم نهادهای اجتماعی عادلانه برای رسیدن به جامعه عادلانه (توزیع عادلانه همه خیرات)، برابری منصفانه فرصت ها، برابری دموکراتیک ... اشاره کرد.

به گفته جان رالز هدف اش از نوشتن کتاب نظریه عدالت، طرح نظریه سستی قرارداد اجتماعی اندیشمندانی چون لاک، روسو و کانت بود در چارچوبی عمومی تر و تجربیدی تر. شکی نیست که رالز در این کتاب در جستجوی یافتن مبانی فلسفی جدیدی برای اندیشه لیبرالی قرن بیستم است. از این رو، مخالفت رالز با سنت اندیشه سیاسی مارکسیسم و آموزه های نفع گرایانه بتنام و جان استورات میل که از آموزه (بیشترین سعادت برای بالاترین شمار افراد) دفاع می کردند، موجب شد که او پایه و اساس اندیشه لیبرالیسم را همزمان بر مبنای مفاهیمی چون عدالت اجتماعی و حقوق فردی پایه ریزی کند. چرا که بر مبنای آموزه های قبلی حقوق اقلیت ها و گروه های ضعیف به دست اصحاب قدرت و ثروت

تحت تاثیر نوع اکثریت به فراموشی سپرده می‌شد. به واقع نام جان رالز همواره تداعی‌گر بحثی در باب عدالت اجتماعی است که سعی شده است در آن، قرابتی بین آزادی و عدالت به وجود آید. (لسناف، ۱۳۸۵: ۲۹۵)

مبانی فلسفی جدید اندیشه لیبرالی رالز به معنی این است که وی آزادی فردی و حکومت قانون را مبنای کار خود قرار داده و با تکیه بر عقلانیت، فردگرایی، تساهل، جهانشمول‌گرایی، سکولاریسم و پلورالیسم (که همه از اصول معرفت‌شناختی لیبرالیسم هستند) سعی کرده است، نظریه خود را ساخته و پرداخته کند. البته او از آن دست لیبرالهایی است که تا حدودی به دخالت دولت در امور جامعه عقیده دارد، یعنی میزانی از حضور و دخالت دولت را برای تحقق آرمان‌های لیبرالیستی ضروری می‌داند و حتی از این منظر، دولت حداقلی رادیکال را نیز قبول ندارد. هدف رالز، رسیدن به جامعه‌ای موزون و متعادل است. جامعه‌ای که در آن خیر و منفعت هر یک از افراد، به واسطه نهادینه شدن تعبیری عام از عدالت که مبتنی بر آزادی‌های برابر است، محقق می‌شود. عدالت مورد نظر رالز، عدالت ورزیدن به شخص یا عدالت به مثابه یک رفتار و عمل خاص نیست؛ بلکه اصولاً عدالت برای او در سطحی نهادی-اجتماعی مورد نظر است و نه فردی. بر همین اساس او بیش از عدالت توزیعی بر عدالت رویه‌ای تکیه می‌کند، چرا که در عدالت‌رویه‌ای برابری در فرصت‌ها اصل است. (لسناف، ۱۳۸۵: ۲۹۵)

۲.۲ زمینه‌های فکری زایش نظریه عدالت جان رالز

در شکل‌گیری نظریه عدالت در دستگاه فکری و فلسفی جان رالز نظام فلسفی کانت، فلسفه اخلاق کانت، نظریه قرارداد اجتماعی کانت و فلسفه حق هگل نقش داشته‌اند. (دیرباز، ۱۳۸۹: ۷۲) که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱.۲.۲ تأثیر و نسبت فلسفه اخلاق کانت در نظریه عدالت رالز

نظریه عدالت آن‌گونه که در رالز متقدم نمود دارد، از جهاتی رنگ کانتی دارد، البته، درباره تأثیر پذیری رالز از کانت نباید اغراق کرد و چنین تصور نمود که نظریه عدالت وی بازخوانی و تفسیر جدیدی از نظریه عدالت کانت است، زیرا از برخی جهات تفاوتی جدی میان این دو نظریه وجود دارد، که از حوزه بحث ما خارج است. این دو نظریه هم به لحاظ نتیجه‌گیری و محتوای اصول عدالت و هم به جهت روش از هم متمایزند. هرچند از برخی

جهات کانت برای رالز، مبدأ الهام بوده است و رالز می‌کوشد که تقریر خود از نظریه عدالت را با اصطلاحات کانت و بعضی جنبه‌های رویکرد او در آمیزد. یکی از محورهای اصلی آثار رالز در فاصله میان انتشار کتاب نظریه عدالت در سال ۱۹۷۱ تا سخنرانی‌های دیویی در سال ۱۹۸۲ برجسته کردن کانتی نظریه عدالت و آشکار کردن وجوه تمایز خود با نظریه عدالت کانت است، به گونه‌ای که نقدهای وارده بر کانت بر تفسیر کانتی وی از نظریه (عدالت به مثابه انصاف) آسیبی وارد نیاورد. به هر تقدیر، وی در موارد مکرر در کتاب (نظریه عدالت) به شباهت دیدگاه خود با کانت اشاره می‌کند. (دیرباز، ۱۳۸۹: ۷۲)

رالز تصحیح می‌کند که اصول عدالت را می‌توان بر تفسیری کانتی از استقلال فردی (Autonomy) مبتنی ساخت. وی ضمن اشاره به اصل اول عدالت خویش، یعنی آزادی برابر افراد و مقدم بودن آزادی‌هایی که این اصل تعریف می‌کند - که مراد آزادی‌های اساسی است بر دیگر اصول - مدعی می‌شود که این اصل از تفسیری کانتی از عدالت قابل استنتاج است. درباره این نکته مناسب است توجه کنیم که تفسیر کانتی از مفهوم عدالت وجود دارد که از این اصل (آزادی برابر) قابل تفریع و استنباط است. این تفسیر مبتنی بر تصور و تلقی خاص کانت از استقلال فردی است. (Rawls, 1971: 224)

۱.۱.۲.۲ نظام فلسفی کانت

نظام معرفتی کانت با طرح تمایز شیء فی نفسه (Noumen) از پدیدار (phenomenon) آغاز شده، این تمایز را در تمام حوزه‌های مورد بحث خویش به کار می‌گیرد. به نظر او آزادی و اختیار که پایه‌های اخلاق به شمار می‌روند، مربوط به انسان از حیث فی نفسگی او هستند و از همین رو، قانون اخلاقی که محصول ذات اخلاقی معقول انسان است، به هیچ وضعیت پدیداری، یعنی هیچ شرط یا امر تجربی مقید نیست. این آموزه کانت را می‌توان به وضوح دال بر غیرتاریخی بودن فرد اخلاقی مدنظر او دانست، که مطلق انسان را صرف نظر از وضعیت‌های جزئی، مانند فرهنگ و زمینه تاریخی‌اش در بردارد. تمایز هستن و بایستن نیز در فلسفه کانت در همین راستا معنا می‌یابد و جالبتر اینکه خود کانت دو اصطلاح متفاوت را برای انسان به کار می‌گیرد که یکی از آنها؛ یعنی دازاین (Dasein) بر ذات غیر تاریخی انسان، و دیگر، یعنی اگزیستانس (Existence) بر انسان تجربی و تاریخی دلالت دارند. (کانت، ۱۳۸۱: ۱۰۴)

۲.۱.۲.۲ فلسفه اخلاق کانت

هر چند ایده دخالت ندادن ما بعد الطبیعه در علوم و اخلاق اصولاً ایده‌ای کانتی است، اما نزد کانت شاهد آن هستیم که وی دست کم به نحو استعلایی برای اخلاق، ما بعد الطبیعه‌ای فراهم آورده است. ما بعد الطبیعه اخلاقی کانت دو عنصر اساسی هر مابعدالطبیعه‌ای را در حوزه اخلاق به دست می‌دهد. یکی اصل حاکم بر تمام رفتارها که کانت آن را اراده نیک (Good Will) می‌داند، و دیگری قانون کلی و غیر تاریخی‌ای که مطابقت هر رفتار با آن - البته فقط و فقط به انگیزه انجام تکلیف، موجب اخلاقی بودن آن رفتار می‌شود و آن عبارت از فرمان نامشروط (unconditional command) است. ما بعد الطبیعه اخلاق تا آنجا پیش می‌رود که حتی مفاهیمی چون جاودانگی نفس و خدا را، هر چند به صورت استعلایی، بار دیگر احیا کرده، برای نظام اخلاقی خود ضروری می‌سازد. از نظر کانت هر نوع توسل به ماده و محتوای تجربی در تعیین قانون عام اخلاق به نقض قانون عام می‌انجامد، لذا وی در نظریه اخلاقی خود به صراحت بر اصل تقدم صورت قانون بر ماده تأکید می‌کند. ایده به خوبی اصل تقدم حق بر خیر رالز را جلوه گر می‌سازد. (دیرباز، ۱۳۸۹: ۷۳)

۳.۱.۲.۲ موضع مشترک کانت و رالز در اخذ نظریه قرار داد اجتماعی

کانت فرض می‌کند که تمام شهروندان، قرارداد اجتماعی را ایده‌ای مربوط به عقل می‌دانند که در جهت غایت مشترک الزامی، نوعی وحدت اجتماعی و سیاسی را پدید می‌آورد. همچنین، نظریه عدالت با پذیرش ضرورت تأمین کالاهای اولیه (Primary Goods) و تضمین آنها برای همگان، شرایطی را فراهم می‌آورد تا شهروندان بتوانند راهی برای استفاده معقول از آزادی‌های پایه و اساسی خویش ایجاد کنند. رالز معتقد است، تفاوت جریان لیبرالیسم آزادی با جریان‌های دیگر لیبرالیسم در این است که مطلوب نهایی آنها دقیقاً بر آوردن سعادت فردی (Happiness) است، ولی لیبرالیسم آزادی حتی تضمینی برای سعادت به دست نمی‌دهد و آن را امری کاملاً فردی می‌داند. از همین رو، می‌توان در مقابل لیبرالیسم آزادی، تفکر هابز و پیروانش را لیبرالیسم سعادت نامید. (Rawls, 1971: 66)

۴.۱.۲.۲ موارد تأثیر پذیری نظریه عدالت رالز از کانت

در نظریه رالز از مؤلفه‌ها و مفاهیمی بهره گرفته شده است که به راحتی می‌توان اثر آموزه‌های فلسفی گذشته را در استفاده از این مفاهیم نشان داد. رالز بارها نظریه خویش را نظریه ای کانتی می‌خواند که بر پایه تلقی کانت از فرد اخلاقی و فرمان‌های نامشروط یا مطلق شکل گرفته است.

الف) نخست آنکه فرد عقلانی کانت شباهت فراوانی با فرد موجود در وضع اصیل رالز دارد. رالز این مطلب را پنهان نمی‌کند که از جهاتی شباهت زیادی میان نظریه شخصیت (Rational choice) وی با نظریه فرد اخلاقی کانت وجود دارد. هر دو برای فردی که می‌خواهد درباره اصول عدالت داوری کند و اساس و پایه‌ای اخلاقی را پی بریزد، شرایطی را در نظر می‌گیرند. این افراد نمی‌توانند فردی معمولی و عادی باشند، بلکه باید به معنای خاص آزاد و مستقل باشد و این استقلال در سایه نادیده گرفتن جهات و منافع فردی حاصل می‌شود. البته، این جهت مشترک میان این دو تلقی از فرد اخلاقی به معنای آن نیست که تمام ویژگی‌های فرد اخلاقی و فرد استعلایی کانت دقیقاً همان فرد اخلاقی موردنظر رالز در وضع اصیل است. (Rawls, 1971: 86)

ب) قرابت دیگر آن است که در هر دو تلقی از عدالت (کانت و رالز) حقانیت و صدق و عقلانی و عینی بودن اصول عدالت به ویژگی‌ها و شرایط حاکم بر افراد تصمیم‌گیر و قانون‌گذار مستند می‌شود. در نظریه عدالت کانت، اعتبار و ارزش قواعد اخلاقی و داوری‌های فرد اخلاقی صرفاً به این دلیل که او فارغ از علایق و اهداف فردی تصور شده است، تضمین می‌شود، بی‌آنکه به مرجع دیگری برای داوری درباره صدق و حقانیت آن اصول و قواعد نیازی باشد. در نظریه عدالت رالز نیز این وضعیت افراد در موقعیت اصیل است که عادلانه بودن توافق‌ها و انتخاب عقلانی صورت گرفته در آن وضعیت را تضمین می‌کند و هر آنچه آنها برگزینند، حقیقتاً مصداق عدالت قلمداد می‌شود، بی‌آنکه معیاری برای سنجش و داوری در نظر گرفته شود. (Rawls, 1971: 89)

ج) نکته دیگر، هر دو نظریه به افراد به عنوان غایت می‌نگرند. با توجه به شرایطی که در نظریه شخصیت هر دو فرد اخلاقی در نظر گرفته می‌شود، داور درباره اصول عدالت در شرایطی نیست که بخواهد برای جلب منافع فردی خویش از دیگران به عنوان وسیله وصول به اهداف و آمال خویش بهره‌مند شود و اصولی را تأیید کند که نفع شخصی و استعمار دیگران را در پی داشته باشد. از این رو، نگاه ابزاری به دیگران در هر دو نظریه فاقد زمینه تصور می‌شود. همچنان که اصل انسانیت و اصل استقلال کانت اشاره داشت به اینکه،

فرد اخلاقی در مواقع داوری و قانون‌گذاری در مورد نظام وظایف اخلاقی و وظایف عدالت باید خود را در قلمرو غایت (Kingdom Of Ends) در نظر بگیرد و نگاه ابزاری به دیگران نداشته باشد. اصل اول نظریه عدالت رالز به صراحت اصل حق کانت را در ذهن تداعی می‌کند. رالز این اصل را چنین بیان می‌کند: هر شخصی باید از حق برابر نسبت به بیشترین آزادی پایه هماهنگ با آزادی مشابه برای دیگران برخوردار باشد. کانت در آموزه حق پس از ذکر و نوع حق ذاتی و اکتسابی و بیان اینکه حق ذاتی بالفطره و بدون لحاظ قوانین مصوب اجتماعی و سیاسی مشروعیت دارد، ولی حقوق اکتسابی با قوانین مصوب تعیین می‌شود، تأکید می‌کند که حقوق اکتسابی تنها در صورت بازگشت به حق ذاتی، مشروعیت لازم را پیدا می‌کند. آنگاه اصل حق ذاتی را به این صورت بیان می‌کند: «آزادی تا آنجا که طبقات قانون عام با آزادی هر فرد دیگری سازگار است، حق منحصر به فرد و اصیلی است که به هر فرد انسان از آن حیث که انسان است، تعلق دارد. (Rawls, 1971: 92)

ه) شاید بتوان برجسته‌ترین نمود تأثیرپذیری رالز از فلسفه کانت را در اصل احترام (Respect) او جست. رالز احترام را یکی از مؤلفه‌های مهم خیرهای اولیه می‌داند که هر حکومت عادل و حتمی، باید آن را پاس بدارد و نسبت به توزیع برابر آن حساسیت داشته باشد. این موضع رالز به صورت، ریشه در اصل کانتی غایت فی نفسه دانستن انسان دارد. کانت در بیان یکی از صورت‌های قانون اخلاق اظهار می‌دارد: به گونه‌ای عمل کن که بشریت را چه در شخص خود و چه در دیگری به عنوان غایت فی نفسه لحاظ کنی و نه هرگز همچون وسیله صرف. (Rawls, 1971: 105)

۵.۱.۲.۲ تأثیرپذیری رالز از فلسفه حق هگل

هگل در کتاب عناصر فلسفه حق، سه گام اساسی را در فرایند تحقق حق به معنای کلی اش مطرح می‌کند. اول به مجرد که بیانگر اراده انسان به مثابه شخص است که بدون پشتوانه درونی، غرق در امور بیرونی است. (هگل ۱۳۷۸: ۱۳۹) دوم اخلاق، وضعیتی است که اراده انسان طی آن به درون رجوع می‌کند و در حالتی سوپژکتیو، جوای اصلی برای رفتار و منش خود میشود. اراده در این مرحله با تمسک به وجدان، خیر و نیکی را به عنوان چنین اصلی بر می‌گزیند. سوم حیات اخلاقی بنا به تعریف هگل، ایده آزادی است. که به گونه‌ای خودآگاه عینی شده است. ویژگی ممیز حیات اخلاقی نسبت به دو گام پیشین این است که اخلاق در این حوزه، ماهیت نهادی دارند فردی؛ به عبارت دیگر ما در اینجا با عمل و مسئولیت فردی یا نیکی و شرارت آن سروکار نداریم بلکه از نهادهایی بحث می‌کنیم که ضامن اخلاقی بودن

ویاتحقق انسانیت انسانند. جان رالز این نظر هگا را که بز ارزش فی نفسه نهادهای اجتماعی در اخلاقی بودن انسان دلالت دارد، با جریان لیبرالیسم آزادی کاملاً سازگار می‌داند. رالز از میان سه بخش اصلی عناصر فلسفه حق، فقط گام سوم را مورد تحقق جدی قرار می‌دهد و این نشان می‌دهد که فقط حیات اخلاقی را در نظرگاه ویژه و مورد قبول هگل در باره بستر عمل اخلاقی می‌داند.

درباره تاثیر بحث‌های مربوط به چرخش بسامدرن و تاثیر آن بر اندیشه رالز باید عنوان کنم؛ همانطور که میدانیم در عصر مدرن، تامل در باره امر سیاسی، از فلسفه سنتی جدا شد و با علم جدید پیوند خورد که لویاتان هابز نتیجه این پیوند بود که براساس آن مقبولیت اخلاقی در تعاملات اجتماعی محدود و نادیده گرفته شد. اذاً موضوع علم سیاسی از نظم مبتنی بر فضیلت به قاعده مند کردن تعاملات اجتماعی تغییر یافت. این رویکرد در دانش سیاسی با آغاز قرن بیستم، در قالب رهیافت رفتارگرایانه بر عرصه دانش سیاسی مسلط گشتتا جایی که در دهه پنجاه میلادی، مرگ فلسفه سیاسی اعلام شد. اما ائپواخر دهه ۶۰، مجدداً رهیافت هنجاری احیاء شد و به شکل بارزی در اندیشه جان رالز متجلی شد. جان رالز با استفاده از این رویکرد و به کارگیری مقولات اخلاقی و ارزش اخلاقی، به دنبال ارائه راههای فهم تشکیل دهنده جامعه خوب و عدلانه بود فلذا وضع موجود را وضع نامطلوبی می‌داند و در پی ارائه هنجارها و راهکارهایی برای نهادهای مناسب بوده تا جوامع دموکراتیک را به سامان سیاسی مطلوب برساند.

۳.۲ جان رالز و تلاش به سوی سنخ تازه ای از نظریه سیاسی پیرامون عدالت

عدالت یکی از پر مناقشه ترین مباحث حوزه مطالعات اجتماعی است اما بسیاری بر این باورند که عدالت در فلسفه سیاسی غرب دارای دو تعبیر کلی است، اول به معنای کسب منافع متقابل بر اساس توافق و قرارداد که در آن انگیزه عمل عادلانه، تأمین منفعت دراز مدت فرد است. دوم، عدالت به منزله بی طرفی، به این معنا که بتوانیم از رفتار خودمان بدون رجوع به منافعمان دفاع کنیم. چنان که خواهیم دید، در فلسفه یونان باستان گفته می‌شد که هر فضیلتی باید برای دارنده اش سودمند باشد، اما ظاهراً عدالت فضیلتی است که به سود دیگران تمام می‌شود و نه به نفع عامل آن.

در قرون هفدهم و هجدهم، هابز و هیوم مهمترین نمایندگان این نظریه بودند. به نظر هابز، عدالت عبارت بود از عمل به تعهداتی که فرد از سر نفع طلبی به آنها رضایت داده است، پس اساس عدالت قرارداد است. هیوم نیز که متأثر از اندیشه هابز و الهام بخش مکتب اصالت فایده بود، عدالت را در تأمین منافع متقابل می‌دید. مسئله عدالت اصلاً در شرایطی پدید می‌آید که احتمال اختلاف منافع در کار باشد. از همین رو، مردم می‌توانند درباره عمل عادلانه به توافق و وضع قرار داد برسند. چنین قراردادی باید با توجه به نفع فردی عادلانه تلقی شود. اما در نظریه ی دوم، یعنی عدالت به منزله بی طرفی، ممکن است وضع خاصی به نفع متقابل افراد باشد، لیکن عادلانه محسوب نشود. در اینجا عدالت به معنای بی طرفی بر اساس نادیده گرفتن منافع افراد درگیر و از نگاه ناظری ایده آل که در آن میان نفعی ندارد، یعنی نفع خود را نادیده می‌گیرد، تعریف می‌شود. (توحید فام، ۱۳۹۱: ۹۸)

رالز در دیدگاه نخست خود برخلاف دیدگاه ابزارگرایانه هابز و هیوم که به دنبال حفظ منافع فردی و در مقابل آن شناسایی منافع دیگران می‌باشد، به دنبال منافع نیست، بلکه به دنبال اصول مشترک مورد توافق همه است. به عبارت دیگر انگیزه عدالت از دیدگاه رالز کاملاً اخلاقی است و این دقیقاً نقطه مقابل نظریات نفع طلبانه و اقتصادی قرون هفدهم و هجدهم میلادی است. اما در دیدگاه متأخر خود قویاً به نگاه ابزار انگارانه در قالب لیبرالیسم سیاسی نزدیک می‌شود. به این ترتیب عدالت توزیعی رالز را که به آرمانگرایی متافیزیک تعبیر شده با عدالت غایت محور و عدالت استحقاقی و سیاسی رالز را که به واقعگرایی سیاسی تعبیر شده با عدالت ابزار انگارانه همسو دانست. (توحید فام، ۱۳۹۱: ۹۹)

۱.۳.۲ تبیین نظریه عدالت رالز به مفهوم آرمانگرایی متافیزیک

اگر بخواهیم بازگشت و مروری به پیشینه مفهوم عدالت داشته باشیم، به طور کلی دو تعریف و نگاه اساسی در مورد عدالت در فلسفه سیاسی غرب به چشم می‌خورد، یکی عدالت به معنی کسب منافع متقابل براساس توافق یا قرارداد و دیگری عدالت به منزله بی طرفی. پیشینه مفهوم عدالت به معنای قرارداد به اندیشه های افلاطون باز می‌گردد که عدالت را برای تأمین منافع متقابل می‌دانست و در قرن هفده میلادی نیز نگاه قراردادی و نفع طلبانه به عدالت و در معنی حفظ منافع فردی از طریق دور اندیشی و احترام به منافع دیگران یا سود دو جانبه مطرح گردید که هابز و هیوم آن را طرح کردند.

بر اساس مفهوم عدالت در به مثابه بی طرفی نیز عدالت بر اساس توافق خردمندان و اصولی که آنها به آن دست می‌یابند تعریف می‌گردد و این همان دیدگاه غایت‌گرایانه کانتی است که به همراه وضعی فرضی که در آن از تمام دلبستگی‌ها و جایگاه‌های فرد صرف نظر می‌شود، مطرح شده و عمل عادلانه به خاطر نفس آن به نفع کار انجام می‌شود که البته رالز نیز متأثر از همین نگاه و دیدگاه به عدالت است و انگیزه عدالت از دیدگاه او کاملاً وظیفه‌گرایانه و اخلاقی است و نقطه مقابل مکتب اصالت فایده در قرون هفدهم و هجدهم میلادی است که به جای وظیفه، لذت و شادی را دنبال می‌کردند. به علاوه رالز نگاه جدیدی را به قرارداد اجتماعی عرضه می‌دارد که به واسطه آن قرارداد اجتماعی را از باب مشروعیت دادن نمی‌پذیرد. بنابراین برخلاف نگاه ابزارگرایانه هیوم که منافع فردی را تعقیب می‌کند، رالز به دنبال استخراج اصول مورد وفاق همگان است و هر تصویری از عدالت را مجموعه‌ای از اصولی می‌داند که محصول توافق همگان می‌باشد. (لسناف، ۱۳۷۸: ۳۷۰)

رالز منتقد مکتب اصالت فایده و فایده‌گرایانی چون بنتام است. در فایده‌گرایی انسان‌ها به دنبال منافع و لذت‌اند و به دلیل این که به تنهایی نمی‌توانند به منافع دست یابند به سودایی همیارانه و با هدف سود متقابل دست می‌زنند. اصل در فایده‌گرایی بیشترین شادی برای بیشترین افراد است، چرا که منافع و شادی یا لذت ملموس و عینی است و از طرفی به خود فرد باز می‌گردد، یعنی فرد معیار و ملاک تعیین نوع و میزان لذت است و نگاهی ابزارگرایانه به تمامی خیرهای دیگر مانند صداقت، دوستی، محبت وجود دارد. آنها ابزاری برای کسب منافع‌اند و ذاتاً خود منفعت و لذت نیستند.

حال آنکه عدالت از نظر جان رالز که منتقد مکتب اصالت فایده است مجموعه اصولی است که بنابر آن اصول هر جامعه‌ای حقوق، خواسته‌های اجتماعی، وظایف و مسئولیت‌ها را توزیع می‌کند و این توزیع هم توسط دولت انجام می‌پذیرد و این همان عدالت توزیعی در نظریه اولیه عدالت رالز است. رالز معتقد است که هر مقدار افرادی که بتوان آن را گروه اجتماعی نامید؛ تصویری از عدالت دارند و اصولی که نقش‌ها، قواعد و مسئولیت‌های افراد در گروه را تحدید می‌کند. عدالت وظیفه‌توازن و راهنمای بین اصول است و در باب نقش دولت در جامعه لیبرالی و تصور لیبرالی از عدالت حقوق افراد آزاد و برابر در اولویت است و دولت‌ها فقط به واسطه خواست افراد تشکیل می‌شوند و وظیفه دولت حفاظت شهروندان و عهده‌داری حقوق آنها است. بنابراین لیبرالیسم مسأله عدالت را حل نمی‌کند، بلکه فقط چارچوبی به آن می‌دهد و دولت لیبرالی کاری به کمال اخلاقی شهروندان ندارد و شهروندان

خود خیر خود را می‌یابند و در عین حال هر کدام با تفکرات خود به خیری در نظرشان اولویت می‌دهند و تشخیص به دست خودشان است. به نظر رالز فایده‌گرایی نمی‌تواند حقوق سیاسی همه افراد را در نظر بگیرد، چرا که در اکثریت مد نظر آنها اقلیت جایی ندارد و نحوه توزیع به صورتی برابر بین افراد مهم نیست و چیزی که از نظر آنها دارای اهمیت است حداکثر در بهره‌گیری از لذت است و افراد فقط سوژه لذت اند و تفاوت‌های آنها در سهم بردن و توزیع خیر فاقد اهمیت است و افراد فی‌نفسه هیچ ارزش اخلاقی ندارند. (توحید فام، ۱۳۹۱: ۱۰۳)

جان رالز مفهومی را تحت عنوان داوری‌های جا افتاده یا اصول ثابت و پایه‌ای مطرح می‌کند که آن دسته از ارزیابی‌های اخلاقی است که در آنها تأمل می‌کنیم. به نظر رالز نظریه‌های متقابل عدالت باید با داوری‌های جا افتاده مقایسه و سنجیده شوند و این سنجش همان همسازی باورانه در نظر رالز است. رالز از مثال تبعیض نژادی در عدم تطابق یا همسازی آن با داوری‌های جا افتاده بهره می‌گیرد و عنوان می‌کند که نظریه عدالت باید در همسازی با اصول ثابت و پایه‌ای باشد و باید بتواند اصولی را تجویز کند که راهنما و راهگشای ما در سنجش مسائل باشد. (حسینی بهشتی، ۱۳۷۸: ۵۸)

رالز احیاگر بحث قرارداد اجتماعی است ولی از آن برای هدف خود بهره می‌گیرد و در باب قرارداد اجتماعی نیز لاک از مدافعان اولیه این سنت می‌گوید: برای فهم درست قدرت سیاسی و چگونگی پیدایش آن از آغاز باید بینیم انسانها در وضع طبیعی خود چگونه هستند، انسانها در وضع طبیعی افراد آزاد، برابر و صاحب حقوق طبیعی هستند که در وضع طبیعی نوعی قانون طبیعی حاکم است که با عقل قابل کشف است. این در حالی است که جان رالز در مقابل وضع طبیعی وضعیتی فرضی را تحت عنوان وضع نخستین یا اصیل (original position) قائل است و آن را اینگونه توصیف می‌کند: در وضع نخستین انسان‌ها نسبت به موقعیت، جایگاه اجتماعی، دلبستگی‌ها و حتی استعدادها و هوش و کلیه خصوصیات تصادفی خود ناآگاه هستند و نسبت به آن جهل دارند و نوعی حجاب یا پرده جهل وجود دارد که باعث می‌شود در وضع نخستین افراد با جهل از موقعیت‌ها و خصوصیات تصادفی خود نسبت به اصول عدالت و در جهت استخراج این اصول اظهار نظر کنند، چرا که در این صورت است که به علت عدم دلبستگی قضاوت و اظهار نظر و رأی آنها فاقد جانبداری و عاری از جهت‌گیری خاصی خواهد بود و بنابراین اصول قواعد استخراج شده و احصاء شده

در چنین وضعیتی منصفانه می باشد که رالز از آن تعبیر به عدالت به مثابه انصاف یا همان عدالت انصافی می کند. (Rawls, 1971: 32)

بنابراین عدالت انصافی نظریه ای است که بیان می کند اصول عدالتی که مورد توافق طرف های آزاد، عاقل و دارای نفع شخصی اما قرار گرفته در پرده جهل در وضع نخستین هستند عادلانه خواهد بود، لکن رالز اشاره می دارد که چون در حجاب جهل انگیزه و آگاهی افراد از بین می رود نوعی خیرهای حداقل وجود دارد که هر انسان عاقل به مثابه برخی خواست های اجتماعی اولیه بدانها اعتقاد دارد، مانند حقوق آزادی ها، فرصت ها، درآمد، ثروت، عزت نفس که همین خیرهای حداقلی در فرد ایجاد انگیزه می کند ولی در انگیزش این فرد دو تفاوت اساسی وجود دارد که خاصه وضع نخستین است:

الف) این که در وضع نخستین مسأله حسد در افراد حذف می شود،

ب) انسان ها بنابر طبیعت خود تمایل به عدالت دارند و همه بر اصول عدالت توافق دارند.

(Rawls, 1967: 74)

به علاوه جان رالز استراتژی ای را تحت عنوان استراتژی بیشین - کمین ارائه می کند که بنابر آن در گزینه های مختلف پیش روی افراد اگر آنها را براساس بدترین نتیجه طبقه بندی کنیم، باید گزینه ای را انتخاب کنیم که در آن بدترین نتیجه بهتر از بدترین نتیجه های ممکن در سایر گزینه ها باشد و دو اصل اساسی در عدالت وجود دارد:

الف) اصل آزادی یا آزادی های اساسی یا عدالت اجتماعی که براساس آن هر شخص آزاد است در وضع نخستین آزادی های اساسی و پایه ای را دارا باشد و تمام افراد استحقاقی برابر نسبت به نظام آزادی های پایه ای دارند مانند آزادی بیان، شغل، حق رأی، اجتماعات، آزادی اندیشه، وجدان،

ب) اصل نابرابری یا تفاوت یا عدالت توزیعی که براساس آن توزیع نابرابری باید به گونه ای باشد که بخت بی نصیب ترین افراد در قیاس با توزیع برابر بیشتر از همه باشد و همه ارزش های اخلاقی، آزادی،

فرصت، درآمد، ثروت و جایگاه باید برابر توزیع شود مگر آنکه نابرابری به سود همگان باشد، بنابراین هر حرکتی از اصل برابری به نابرابری باید بدین صورت باشد که چه امتیازاتی نصیب پایین ترین گروه ها می شود. (Rawls, 1964: 14) این در حالی است که جان رالز در

هنگام تقدم هر یک از دو اصل فوق اصل اول را بر دوم مقدم می‌داند و معتقد است که آزادی را نمی‌توان فدای منافع اقتصادی اجتماعی کرد.

بنابراین او تحت تأثیر نقدهایی از سوی برخی متفکران جامعه‌گرا (communitarian) و اندیشمندان دیگری چون: نوزیک، هایک، دورکین، نیگل به تجدیدنظر در رویکرد خود پرداخت و به تصویری از عدالت گرایید که به لحاظ اهداف و کارکرد و نحوه توجیه و استدلال، به گونه‌ای متفاوت از نظریه عدالت، منعکس در کتاب نظریه عدالت، سامان یافته است که او این تلقی جدید از عدالت را عدالت سیاسی یا لیبرالیسم سیاسی می‌نامد که تصویری سیاسی از عدالت است و در جهت انطباق بیشتر با اصول لیبرالیسم است. (توحید فام، ۱۳۹۱: ۱۱۵)

۲.۳.۲ نقدهای تأثیرگذار بر چرخش نظریه رالز

ریافت فکری جان رالز در ارائه نظریه عدالت خود مورد انتقاد اندیشمندان مختلفی واقع گردید، ضمن این که واکنش‌ها به این رویکرد رالز بسیار وسیع بوده است. برخی به نظریه‌های او در بحث انتخاب عقلانی، سیاست بین‌الملل و روانشناسی اجتماعی نقد کردند و عده‌ای روش، نتیجه‌گیری‌ها و پیش‌فرض‌های او را نقد کرده و اندیشه او را نوعی ذهن‌گرایی (subjectivism) در حوزه فلسفه اخلاق دانستند. (توحید فام، ۱۳۹۱: ۱۱۸)

برخی نقدها هم از سوی رادیکال‌های سیاسی است که توصیه‌های او را در زمینه باز توزیع اقتصادی و تغییرات اجتماعی محافظه‌کارانه دانستند و برخی محافظه‌کاران عدالت اقتصادی و مداخله حکومت را در نظرات او بیش از حد رادیکالی تلقی کردند و برخی هم عدالت انصافی او را انتزاعی و در حد تئوری دانشگاهی و به دور از واقعیت ارزیابی نموده‌اند که تدبیر سیاسی را در بر ندارد. در این عرصه نوزیک در کتاب (آناشسی، دولت و آرمانشهر) خود به نقد رالز پرداخت و درک رالز از عدالت را فهمی دانست که به دنبال آن است تا از طریق توزیع منابع به یک هدف و غایت برسد و در این رویکرد هم دولت‌آنگونه جامعه را سامان می‌دهد که نتیجه مشخص حاصل شود. بنابراین نوزیک به مخالفت با مساوات طلبی لیبرال (egalitarianism) رالز پرداخت و هر باز توزیعی که در اندیشه او مطرح بود را رد کرد. (توحید فام، ۱۳۹۱: ۱۲۲) در نتیجه براساس اصل عدالت در اکتساب شخص چیزی را به دست می‌آورد که استحقاق آن را دارد و بنابر اصل عدالت در انتقال چیزی را از کسی به دست می‌آورد که مستحق داشتن آن چیز است و عدالت متضمن دفاع از بازار آزاد، نظام سرمایه

داری و مالکیت خصوصی و وسایل تولید بدون محدودیت است و اگر افراد سخت کار نکنند و درست سرمایه گذاری نکنند، باید آنها را در مقابل این انتخاب هایشان مسئول دانست و نباید رژیمی مساوات طلب کفیل آنها شود، بلکه باید بگذاریم افراد درست انتخاب کنند و سرمایه گذاران درست به پاداش زحمت خود برسند. (Nozick, 1974: 44-45)

انتقاد دیگر به رالز از سوی دورکین و نیگل مطرح شد، آنها وضع نخستین رالز را انتزاعی می دانند، آنها معتقدند که وضع نخستین امری فرضی است نه حادثه ای تاریخی که در مقطع زمانی خاص اتفاق افتاده باشد، شخصی فرض کننده عناصر تشکیل دهنده این فرض را مانند همه امور فرضی گزینش و تعیین می کند، بنابراین روش قرار دادگرایی مبتنی بر فرض موقعیت حصول قرار داد به خودی خود این

قابلیت را دارد که به اشکال گوناگون طراحی شود. محتوای قرارداد و آنچه مورد توافق قرار می گیرد دقیقاً تابع آن است که فرض کننده چگونه عناصر اصلی مؤثر در تصمیم گیری را در درون وضعیت فرضی خویش تعبیه کرده باشد، چه امری را برجسته و چه عناصری را حذف کند و افراد در شکل فرضی رالز در جهل نسبت به احوال و عقاید شخصی و جایگاه اجتماعی خود هستند و به لحاظ اخلاق دارای صفاتی نظیر فقدان حسادت، خودخواهی و پایبندی به عقلانیت می داند، برخی معتقدند که علت اینکه از درون وضع نخستین اصول عدالت رالز بیرون می آید و افراد بر سر مفاد دو اصل عدالت توافق می کنند این است که عقلانیت حاکم بر آنان عقلانیت انسان های لیبرال دوران مدرن است و گویی افراد لیبرال معاصر غربی می خواهند اصول عدالت و محتوای این فضیلت اجتماعی و اخلاقی را معرفی کنند. دورکین معتقد است که توافق در وضع ناآگاهانه نمی تواند برای کسی الزام آور باشد، چرا که افراد فاقد هرگونه پیش فرض اخلاقی و فلسفی اند و چنین افرادی چگونه می توانند فرضی از اصول عدالت را در نظر خود داشته باشند. (Rawls, 1963: 64)

از دیگر منتقدان به رالز، هایک است. او به نقد عدالت توزیعی رالز می پردازد و هرگونه مداخله دولت را مردود دانسته و آن را تهدیدی نسبت به حقوق اساسی و آزادی ها می داند. هایک اعتقاد دارد که فرآیند بازار عادلانه است و در این میان اعمال انسان است که ممکن است ناعادلانه یا عادلانه باشد و بر مفهومی تحت عنوان نظم خودجوش اشاره می کند و اعتقاد دارد که نهادها به علاوه اقتصاد و بازار آزاد براساس نظمی خود جوش مانند آنچه آدام اسمیت دست نامرئی می دانست شکل می گیرند و نیاز به مداخله دولت برای تنظیم امور خود ندارند.

از دیگر انتقادهای به رالز از سوی جامعه‌گرایان یا اجتماع‌گرایان مطرح می‌شود افرادی چون: چارلز تیلر، مایکل رالز و مایکل سندل هستند. آنها اندیشه‌های رالز را فردگرایانه می‌دانند و به نقد فردگرایی رالز که افراد را به عنوان انسان‌های آزاد از همه پیوندهای اخلاقی می‌داند، می‌پردازند. آنان دولت بی‌طرف رالز را به نقد می‌کشند و اعتقاد دارند که این دولت حمایتی برای ریشه‌های اجتماعات قوی ندارد به علاوه رالز به دنبال این است که سازش یا همسازی بین عقاید سوسیالیست و کاپیتال یعنی همان سنتز موردنظر خودش برقرار کند که از نظر اجتماع‌گرایان دست نیافتنی و مردود است. (سندل، ۱۳۷۴: ۹۳)

مایکل سندل در کتاب (لیبرالیسم و حدود عدالت) به نقد رالز می‌پردازد و توصیف او را از شخص نامقید مورد انتقاد قرار می‌دهد، او اعتقاد دارد که رالز در توصیف شخص نامقید در وضع فرضی خود انسان را نامقید و فاقد پیش‌فرض و فاقد هرگونه وابستگی می‌داند که حتی به وضع خود نیز آشنا نبوده و از آن آگاهی ندارد و سندل معتقد است چگونه فردی که در چنین وضعی و بدون هر پیش‌فرضی ذهنی است می‌تواند نسبت به دیگران اظهار نظر کند و اصول تفاوت یا نابرابری را ایجاد کند.

بنابراین به نظر مایکل سندل انسان بر روابط خود با دیگران نه تنها نامقید و رها نیست، بلکه اجتماعاً مقید است و همین وابستگی‌ها است که هویت انسان را در اجتماع می‌سازد. او اعتقاد دارد که برخی تکالیف به صورتی هستند که نمی‌توان آنها را محصول انتخاب شخص نامقید دانست مانند نیروی دین، وظایف و دلبستگی‌های خانوادگی و میهنی دقیقاً در این واقعیت اند که اینها اجباری هستند نه اختیاری یعنی برخی از اهداف من چنین نیستند که مال من هستند بلکه خود من هستند و در بنیانی‌ترین سطوح، دلبستگی‌های من از آنچه من هستم جدایی‌ناپذیرترند و همین دلبستگی‌ها هویت مرا شکل می‌دهند. (سندل، ۱۳۷۴: ۹۳)

بنابراین به نظر می‌رسد که در تلاش رالز برای ایجاد ستر اجتماعی سیاسی میان لیبرالیسم و سوسیالیسم یعنی اقتصاد و بازار آزاد و لیبرال دموکراسی از یکسو و دولت رفاه باز توزیع کننده از سوی دیگر نقدهایی را از سوی هر دو گروه به نظریه عدالت اولیه رالز به همراه داشته است که همین امر به علاوه ناتوانی نظریه او در ارائه چارچوبی جهان‌شمول و در اندازه جهانی او را به سوی تغییراتی در نگرش خود به مفهوم عدالت سوق داد.

یکی دیگر از منتقدان رالز، هابرماس است. به نظر هابرماس، برداشت رالز از عدالت، آنگونه که رالز می‌گوید عاری از آرایش نیست و مفهوم شخص در لیبرالیسم سیاسی رالز، ورای فلسفه به بیش می‌رود. یکی از ادعاهای رالز در کتاب لیبرالیسم سیاسی و عدالت

به مثابه انصاف، عاری از آرایش بودن اصول عدالت است. منظور رالز این است که عدالت مفهومی سیاسی است و مبتنی بر هیچ دیدگاه جامع اخلاقی، فلسفی و یا سیاسی نیست. هابرمالرس به این ادعای رالز انتقاد میکند؛ به نظر هابرمالرس، مفهومی که رالز از شخص ارائه می‌دهد، مبتنی بر متافیزیکی است و بنا براین رالز نمی‌تواند با استفاده از رویه برساخت‌گرایی به مفهوم عدالت سیاسی برسد. به نظر رالز، طرفداران دیدگاه‌های اخلاقی، دینی، سیاسی و یا فلسفی می‌توانند اصول عدالت را تایید کنند. به عقیده هابرمالرس، این ادعای رالز، مسائل فلسفی در مورد عقلانیت و حقیقت را بیان میکند و نظریه رالز را از سیاسی بودن صرف، خارج می‌کند.

۳.۳.۲ تجدید نظرطلبی رالز متأخر نسبت به رالز متقدم تغییر رویکرد جان رالز از عدالت توزیعی به عدالت سیاسی

اگرچه لیبرالیسم سیاسی در آثار فیلسوفانی چون چارلز لامور، توماس اسکنلن و توماس نیگل تبلور یافته اما چهره شاخص لیبرالیسم سیاسی و تلقی سیاسی از عدالت را به حق می‌توان جان رالز نامید. لیبرالیسم سیاسی رالز برخلاف اشکال و قرائت‌های دیگر از لیبرالیسم که نگاه شکاکانه‌ای در برابر مدعیان اخلاقی مذهبی دارند بر اصل مدارای نظام‌های اعتقادی، فلسفی و اخلاقی متفاوت بنا شده است. به اعتقاد رالز اصول و مبانی مدارا هم‌مدل و هم‌کلید راهگشایی است برای پیشبرد مسائل در سیاست و فلسفه سیاسی. اصل مدارا برای پیشبرد و گفتمان‌های سیاسی یک‌مدل است، زیرا هم‌نظور که اصول مدارا به تدریج از سوی دیدگاه‌های کلامی و مذهبی متعارض یعنی کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها مورد توجه قرار گرفت، نشان می‌دهد که چگونه یک اجماع همپوشان می‌تواند چنین تلقی‌ای از عدالت ارائه دهد. (Macpherson, 1973: 69) رالز بر این گمان است که احتجاجات سیاسی به جای آنکه برگرفته از دکترین‌های جامع اخلاقی باشد، باید بر وفق دلایل جمعی یا دلایل همگان پذیر باشد. رالز در طی ۲۳ سال از انتشار کتاب و نظریه عدالت خود مقالاتی را منتشر ساخت که پاسخ به منتقدان و متفکران مختلف بود و هدف او از نگارش لیبرالیسم سیاسی نوعی تلاش برای ثبات در جامعه پلورالیستیک کنونی است. (Macpherson, 1973: 69)

او در لیبرالیسم سیاسی معتقد است که ویژگی عمده جوامع مدرن، تنوع و تکثر دکترین‌های اخلاقی فلسفی است، لکن او اعتقاد دارد که می‌توان در عین این تنوع به وحدتی در نگاه خود بر سر اصل رسید و در این راستا مفاهیمی چون مدارا، اجماع همپوشان و دلیل

همگانی را جهت نیل به هدف خود یعنی رسیدن به وحدت و ثبات در عین تکثر در اجتماع مطرح می‌سازد.

سؤالی که رالز در اینجا مطرح می‌کند این است که آیا امکان دارد با در نظر گرفتن تکثرگرایی اجتناب‌ناپذیر نظام‌های اخلاقی، فلسفی و مذهبی در جوامع مدرن، در مورد مفهوم عدالت به اجتماعی دست یافت؟ پاسخ او به این پرسش مشتمل بر ۳ محور است یا بهتر بگوییم لیبرالیسم سیاسی رالز بر ۳ محور شکل می‌گیرد.

۱.۳.۳.۲ ایده مفهوم سیاسی عدالت

رالز می‌کوشد با در نظرگیری نظام‌های اخلاقی، فلسفی و مذهبی در جوامع دموکراتیک آنچنان صورت‌بندی از مفهوم عدالت عرضه کند که قادر باشد توافق کلی میان شهروندان دارای دیدگاه‌های مختلف و متفاوت را جلب نماید. این صورت‌بندی مناسب که رالز تلقی سیاسی عدالت می‌خواند مشتمل بر سه جنبه است که هر کدام از آنها به راستی نقش اساسی در ارائه مفهومی از عدالت که توافق همگانی را جلب می‌کند، ایفا می‌نماید. نخست آنکه این تعریف از عدالت دامنه محدودی دارد که عمدتاً شامل مسائلی در باب ساختار بنیادی جامعه است، بنابراین چنان گسترده نیست که در برگیرنده هنجارهای ناظر بر رفتار فردی یا ایده‌آل‌های زندگی باشد، برخلاف نظر کلاسیک‌ها یا کانتی‌ها که تلقی گسترده‌ای از عدالت دارند، رالز مفهومی کاملاً محدود را ارائه می‌نماید. دوم اینکه چنین مفهومی از عدالت برگرفته از فرهنگ سیاسی جامعه دموکراتیک است که شهروندان آن با ایده‌های آن مأنوس هستند. (واعظی، ۱۳۸۴: ۵) و جنبه سوم آن که این مفهوم از عدالت مستقل از هرگونه نظام جامع اخلاقی، فلسفی و مذهبی است، یعنی خود بنیاد است. (تازیکی، ۱۳۸۴: ۱۵) بنابراین مفهوم سیاسی از عدالت چه از حیث دامنه و چه مضمون مستقل از نظام‌های اخلاقی و فلسفی خاص است و در واقع در جامعه دموکراتیک بنابر اعتقاد رالز شهروندان ایده‌ها و اندیشه‌های شهودی و اساسی در باب عدالت، آزادی، برابری و انصاف دارند و چنین مفهوم سیاسی از عدالت به نحوی مأخوذ از فرهنگ سیاسی در جامعه دموکراتیک است و شهروندان می‌توانند با رجوع به دستگاه‌های فکری که بدان اعتقاد دارند زمینه‌های دفاع از این ایده‌آل‌های شهودی جامعه دموکراتیک را اخذ کنند.

۲.۳.۳.۲ ایده اجماع همپوشان

ایده دوم یعنی بخش دوم لیبرالیسم سیاسی رالز ایده اجماع همپوشان است. مفهوم مستقل عدالت سیاسی که از دیدگاه های جامع مذهبی فلسفی و اخلاقی نیز مستقل بوده و امری مهم برای رسیدن به اجماع همپوشان است. رالز در بسط این مفهوم تلاش می کند جا را برای بیان و عرضه دیدگاه های معقول متکثری که در جوامع دموکراتیک وجود دارد باز کرده و در عرصه بازی های سیاسی فضای بیشتری برایشان فراهم آورد. (Dworkin, 1981: 24)

هنگامی که شهروندان با رجوع به دستگاه مورد باور اعتقاد ایشان دلایلی برای دفاع از اجماع همپوشان به عنوان مهمترین فضیلت مدنی استخراج می کنند، اجماع همپوشان شکل می گیرد. در این جامعه به رغم تنوع می توان به وحدت اجتماع دست یافت، زیرا همگان چنین تلقی از عدالت را پذیرفته و اندیشه و رفتار خود را با زمینه مشترکی که آن تلقی از مفهوم عدالت فراهم کرده، سازگار می کنند.

کارکرد اجماع همپوشان برای موج هسازی سیاسی مفهوم مورد نظر از دو جنبه قابل بررسی است:

نخست اینکه شهروندان خردپسند همواره می پذیرند که مفاهیم سیاسی در چارچوب دلایل همگانی (public reason) عرضه می شود. دلایلی که به نحو آشکار در یک فرهنگ سیاسی دموکراتیک موجود است، یعنی شهروندان در رفتار و گفتار و حیات سیاسی، از ایده آل هایی بهره می گیرند که فرهنگ سیاسی مشترکشان آن ایده ها را فراهم ساخته است، نه اینکه صرفاً برگرفته از دکترین های نظام های اعتقادیشان باشد. در واقع فرهنگ سیاسی دموکراتیک این ایده آل مهم را تعلیم می دهد: شهروندان موجوداتی آزاد و برابرند. (توحید فام، ۱۳۹۱: ۱۲۳)

رالز در لیبرالیسم سیاسی خود از مفهوم شهروند استفاده می کند. آدمیان در جامعه حائز موفقیت های مختلفی می شوند، به لحاظ اعتقادی شاید به دستگاه فلسفی سکولار و یا دینی و یا کانتی بگردند، یا شاید اصلاً به هیچ دستگاهی اعتقادی قائل نشوند، ولی در عین حال فارغ از این موارد ما به مثابه شهروند در جامعه حضور داریم و یکدیگر را آزاد و برابر تلقی می کنیم. جنبه دیگری که اجماع همپوشان به توجیه سیاسی کمک می کند این است که در فلسفه سیاسی رالز فرض گرفته شده است که شهروندان معقول می توانند مفهوم سیاسی از عدالت را از مفاهیم غیرسیاسی که همان دکترین های خودشان است، استخراج کنند، یعنی شهروندان می توانند با رجوع به دستگاه های اعتقادیشان، ادله ای را برمی گرینند که البته می دانید در سنت های مختلف دینی، استدلال ها و روش های مختلفی دیده می شود که به دنبال یافتن

ارزش‌هایی اند که بتوانند از مفهوم همکاری اجتماعی دفاع کنند تا به معقولیت دست یابند. مفروض اساسی این است، از آنجا که شهروندان آزاد و برابر در جامعه دموکراتیک وجود دارند، به تدریج زمینه‌های فرهنگی و سیاسی را در جامعه به سامان‌آماده می‌کند تا دکترین‌های موجود در جامعه به سمت عقلانیت و معقولیت گرایش پیدا کنند. ممکن است در یک جامعه همه دکترین‌ها و رفتارهای افراد معقول نباشد، اما رفته رفته زندگی تحت نظام فرهنگ سیاسی دموکراتیک، زمینه‌های پذیرش مفهوم احترام به حقوق دیگری را فراهم خواهد کرد، بنابراین دکترین‌های نامعقول، این امکان را پیدا خواهند کرد که با رجوع به سنت اخلاقی خود، ارزش‌های نهفته در طول تاریخ را استخراج کرده و بتوانند شهروندان را برای انطباق با فرهنگ لیبرال دموکراسی آماده کنند. (توحید فام، ۱۳۹۱: ۱۲۵)

۳.۳.۳.۲ ایده دلیل همگانی مفهوم عدالت

مفهوم عدالت در لیبرالیسم سیاسی، مفهوم همگانی و شرطی همگانی دارد. رالز قصد ندارد مفهومی متافیزیکی و اپیستمولوژیکال از عدالت عرضه کند. این چنین مفهومی از عدالت، می‌تواند زمینه‌های همگانی را برای موجه‌سازی سیاسی فراهم کند. چنین مفهومی از عدالت می‌تواند مطابق با روش‌های استدلالی و همچنین شواهدی که در دسترس عقل جمعی است، فراهم شود. (Daniels, 1973: 55) مفهوم دلیل همگانی دلایل همگانی یا خرد همگانی تبیین می‌کند که وظایف اخلاقی شهروندان یک جامعه دموکراتیک چیست؟ تعبیری که رالز استفاده می‌کند این است که در نظر او دلیل همگانی ایده آل یک شهروند دموکراتیک است. دلیل همگانی در واقع تکلیف شهروندان را در جامعه دموکراتیک بیان می‌کند، شهروندانی که از طریق گفت و گو با یکدیگر و برپایه سؤالات اساسی در زندگی سیاسی‌شان، زندگی را پیش می‌برند و نه از طریق تحمیل باورهای غیرهمگانی (غیرمشترک) مذهبی فلسفی یا اخلاقی خود، بلکه از طریق یافتن زمینه‌های مشترک در زندگی سیاسی به فعالیت می‌پردازند.

دلیل همگانی به شهروندان اعم از مقامات اجرایی و قضایی و رهبران سیاسی و همچنین کاندیداهای احزاب و همه شهروندان اطلاق می‌شود نه مثلاً افراد خاصی در دانشگاه‌ها یا کلیساها و غیره. این امر کمک می‌کند تا دامنه دلیل همگانی را بهتر بفهمیم. دلیل همگانی ایده آل مفهوم شهروندی را برای یک نظام دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی تبیین می‌کند.

به اعتقاد رالز دلیل همگانی در دموکراسی به دنبال یافتن پایه‌های مشترک همگانی برای مناظره، داوری‌های سیاسی و در نهایت برای رسیدن به توافق‌های سیاسی است. مدل مورد

نظر رالز از دموکراسی بر گفت و گوی همگانی برای نیل به یک اجماع جمعی مبتنی است. رالز برای هر مفهوم عقلانی از عدالت سه ویژگی قایل است:

ویژگی اول، هر مفهوم عقلانی از عدالت باید مجموعه ای از حقوق اساسی مثل آزادی ها و فرصت ها را برای شهروندان فراهم کند،

ویژگی دوم، این آزادی ها بایستی همواره بر مدعیاتی که بر محور خیر اخلاقی شهروندان مبتنی است، مورد تقدّم واقع شوند. زیرا دولت ها در مدل کلاسیک همیشه به دنبال این بودند که دولت ها خیر و صلاح اخلاقی شهروندان را طلب می کنند، در حالی که در چنین مدلی، حقوق اساسی و فرصت های برابر است که دولت ها باید عهده دار تأمین آن ها باشند،

ویژگی سوم، این که دولت باید حداکثر زمینه را برای برخورداری از آزادی های برابر فراهم کند تا شهروندان در مشارکت به صورت حداکثری حضور یابند. به باور رالز چنین مفهومی از عدالت می تواند از جانب سایر دستگاه های سیاسی مختلف ارائه شود. رالز معتقد است تلقی او از عدالت سیاسی به یک دستگاه سیاسی منحصر نیست، بلکه در یک جامعه دموکراتیک همه دستگاه ها می توانند چنین مضمونی از عدالت را ارائه دهند. به تعبیر رالز، نه تنها یک مفهوم از دلیل همگانی تبیین نظریات رالز وجود دارد بلکه می توان مفاهیم و شکل های متعددی از این مفهوم عرضه کرد. اینجاست که رالز رفورمی در معنای اولیه اش از دلیل همگانی پدید می آورد. در واقع او گذری از مفهوم خاص (exclusive) یا به مفهوم عام (inclusive) یا از دلیل همگانی پدید می آورد. در مفهوم خاص، دلایل از یک دکتترین جامع ناشی نمی شود بلکه، دلایل مبتنی بر فرهنگ سیاسی خاصی در جامعه دموکراتیک است. جوامع همیشه به سمت سامان شدن در حرکتند. جوامع لیبرال دموکراسی تقرب بیشتری به این مفاهیم و ایده آل ها دارند تا جوامعی که از ساختار دموکراتیک بیرون هستند، اما حتی در چنین جامعه ای مثل جامعه ای که شهروندانش بر یک فرهنگ سیاسی یا یک مفهوم از عدالت اتفاق نظر دارند، می توان دستگاه های فکری متکثر به وجود آورد.

رالز معتقد است در چنین جامعه ای به مفهومی از دلیل همگانی نیازمندیم که عام تر باشد، یعنی فراگیر باشد. به بیان دیگر گسترده تر از مفهوم خاص اولیه باشد. در چنین مفهومی شهروندان مجازاند از آنچه که آنها به عنوان ارزش های اساسی در دستگاه های اخلاق یشان ریشه دارد، در جهت تحکیم مبانی دلیل همگانی استفاده کنند. رالز برای مثال به جریان و جنبش علیه نژادپرستی در قرن ۱۹ آمریکا اشاره می کند، در این جریان مشاهده می شود که رهبران این جنبش با رجوع به بنیادهای الهیاتی مسیحیت مبنی بر برابر بودن انسان ها، مبارزه

خود را آغاز می‌کنند. آن‌ها به دنبال این نبودند که همه شهروندان را مسیحی کنند، تلاش برای حاکم کردن نوعی مسیحیت در میان نبود، بلکه تلاششان در این جهت بود که مسئولان سیاسی و شهروندان را فراخوانند که به دیدگاه‌های دینی آن‌ها که ناظر بر دفاع از آزادی شهروندان است توجه داشته باشند. آن‌ها امیدوار بودند هم قضات و هم مسئولان رسمی کشور به ایده آل‌های مذهبی آنها توجه کنند و آن را امری عقلانی بدانند.

رالز در نهایت نتیجه می‌گیرد این دسته از تلاش‌های جنبش تبعیض نژادی، ناقض مرزهای دلیل‌همگانی نیست. او معتقد است در چنین مفهومی دکترین‌های جامع عقلانی چه دینی باشد و چه غیردینی، می‌توانند در عرصه سیاسی مطرح شده و دلایلی برای توجیه سیاسی رفتار خودشان در هنگام رأی دادن، برگرفته از دکترین جامع خود عرضه کنند. (توحید فام، ۱۳۹۱: ۱۲۷)

۳. نتیجه‌گیری

رالز اندیشه‌های خود را در باب عدالت ناشی از فضای پس از دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی مطرح کرد، فضایی که متأثر از خرابی‌های پس از جنگ جهانی دوم بود و گرایش به سوی نظریات دولت رفاه و مطلوبیت‌گرا به چشم می‌خورد و تسلط پوزیتیویسم منطقی و فلسفه تحلیلی و تحلیل زبان شناختی با تأکید بر لزوم روشن کردن بحث‌های سیاسی اخلاقی وجود داشت. در چنین فضایی رالز اندیشه نوینی را در باب عدالت مطرح می‌سازد که با رهیافتی اخلاقی سیاسی به همراه نقد مکتب اصالت‌فایده می‌باشد و به علاوه رویکردی جدید را به قرارداد اجتماعی و متفاوت از نظرات هابز و هیوم مطرح ساخت که این امر باعث ایجاد پیوند نو میان سیاست و حقوق به جای پیوند سیاست و اقتصاد در گذشته بود و برخلاف فایده‌گرایان که بر کسب بیشترین خیر، مسائل و ارزش‌های مادی و رفاه تکیه می‌کردند به نظریه عدالتی مبتنی بر اولویت دادن به حق، آزادی بر پایه اصول اخلاقی و باز توزیع ثروت به همراه کاهش نابرابری‌های ناعادلانه بود. حوزه اندیشه ورزی جان رالز ابتدا تلاش برای رسیدن به عدالت توزیعی و بر گرفته از سنت کانتی بود. تغییر مسیر رالز از عدالت توزیعی به سمت عدالت استحقاقی را باید در راستای این تغییر مسیر و حرکت از اندیشه غایت‌مدارانه به سوی اندیشه ابزار‌انگارانه جستجو نمود. این گونه است که رالز در لیبرالیسم سیاسی می‌گوید اشتباه نظریه عدالت در نادیده‌گیری دو طرز تلقی از عدالت است، یکی طرز تلقی اخلاقی و متافیزیکال از عدالت و دوم طرز تلقی سیاسی مستقل از نظریه اخلاقی خاص. به نظر او تلقی

سیاسی از عدالت دو وجه متمایز دارد: یکی تلقی سیاسی از عدالت که شخص به هیچ نظریه اخلاقی عمیقتری متعهد نمی‌شود و دیگر آنکه این تلقی ریشه در مفاهیم بنیادینی دارد که در فرهنگ سیاسی عمومی یک جامعه دموکراتیک نهادینه شده است. جان رالز معتقد است که سه مفهوم اساسی زیر ساخت جامعه دموکراتیک اند، مفهوم مرکزی سازمان دهنده این است که جامعه به مثابه یک سیستم همکاری منصفانه در طول زمان است که از نسلی به نسل دیگر تداوم می‌یابد، این مفهوم با دو مفهوم دیگر پیوسته است، مفهوم شهروندان به مثابه افرادی برابر و آزاد و مفهوم جامعه به سامان به مثابه جامعه‌ای که به نحو مؤثری بر مبنای تلقی سیاسی از عدالت نظم یافته است. رالز در نهایت مجموعه مفاهیم اساسی خود را با تعریف و معرفی مفهوم وضع نخستین کامل می‌کند و تلقی سیاست از عدالت را بر سه ایده استوار می‌سازد. اول، ایده مفهوم سیاسی عدالت، دوم، ایده اجماع همپوشان و سوم دلیل همگانی مفهوم عدالت که آن را گسترش داده و خاص جوامع دموکراتیک صرف نمی‌داند بلکه آن را از مفهوم خصوصیت جوامع دموکراتیک به مفهوم عام در جوامع غیردموکراتیک تسری داده و شرط تلاش سیاسی موجه را انطباق این تلاش با قانون اساسی می‌داند. یعنی آنکه شهروندان در مفهوم عام می‌توانند به دکرین‌های جامع اخلاقی، فلسفی و مذهبی خود رجوع کنند ولی در هنگام تصمیم‌گیری و داوری قضایی و حقوقی باید مبتنی بر خرد جمعی و مشترکات جمعی باشند. بنابراین، دو مشخصه اصلی دموکراسی‌های جدید به نظر رالز آن است که نه تنها این نظام‌ها با کثرت دستگاه‌های اخلاقی، فلسفی و مذهبی مواجه اند بلکه در تکثری متعارض و در عین حال معقول به سر می‌برند و چنین امری در جوامع دموکراتیک که پلورالیسم ارزشی فراهم است اتفاق می‌افتد و از فواید این جوامع فضای نقادی و اصلاح‌باورها است. به علاوه جامعه کثرت‌گرای اخلاقی، فلسفی و مذهبی مبتنی بر قانون اساسی، محیط مطلوب تری را برای اخلاق و مذهب فراهم می‌کند تا اخلاقی یکپارچه که از آموزه‌های جامع نشأت می‌گیرد و نمی‌تواند تصور سیاسی درستی برای رژیم قانون‌سالار باشد که نتیجه آن سرکوب است، مانند فاشیسم و نازیسم. قلب لیبرالیسم سیاسی و مرکز اندیشه لیبرالی سیاسی رالز را ایده دلیل همگانی مفهوم عدالت تشکیل می‌دهد که مفهوم ایده آل جوامع دموکراتیک است و در بعد عام امکان تسری به جوامع غیردموکراتیک را نیز دارد. بنابراین جامعه‌ای عادلانه است که شناخت متقابل حقوق، آزادی‌ها و فرصت‌های برابر شهروندان در آن باشد که بر محور ایده مدارا شکل گرفته و اجماع همپوشان در آن خود باعث پایداری و عدم تزلزل در این گونه جوامع می‌شود امری که در جوامع دیگری که بر این اساس شکل نمی‌گیرد کمتر به چشم

می خورد. نکته محوری آنکه رالز با این تغییر جهت گیری نشان داد که نظریه عدالت او تا چه اندازه با تغییرات و مقتضیات زمانی همداستان است و این ویژگی عمده اندیشه گران لیبرال است و شاید همین امر را بتوان به عنوان نقد پیوسته این دسته از اندیشمندان توصیف نمود و شاید بتوان آن را موقعیت همیشگی موضوعاتی چون عدالت دانست. موضوعاتی که همواره می توانند در حرکت سینوسی آرمانگرایی به واقعگرایی انسان معاصر را در دو سویه غایت مداری و ابزار مداری به تکاپو و تلاش و کوشش وا دارد.

کتابنامه

- بشیریه، حسین (۱۳۸۴) تاریخ اندیشه سیاسی غرب، لیبرالیسم و محافظه کاری، تهران، نشر نی.
- پوپر، کارل (۱۳۸۰) جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران ف خوارزمی
- تازیکی نژاد، علی (۱۳۸۴) نگاه سنتی و مدرن جهان غرب به عدالت، روزنامه جام جم.
- تلیس، رابرت بی (۱۳۸۵) **فلسفه رالز**، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، نشر طرح نو.
- توحید فام، محمد (۱۳۹۱) چرخش در نظریه عدالت جان رالز: از آرمانگرایی متافیزیک تا واقع گرایی سیاسی، رهیافت های سیاسی بین المللی.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۵) سیمای اندیشه جان رالز، مجله علوم سیاسی، شماره ۲۲.
- حسینی بهشتی، سید علیرضا (۱۳۷۸) مبانی معرفت شناسی نظریه عدالت اجتماعی، تهران، نشر تبعه.
- حمودیان، محمد رفیع (۱۳۸۱) جهان و عدالت، مقایسه ای بین نظریات افلاطون و جان رالز، مجله کیان، شماره ۴۴.
- دیرباز، عسکر (۱۳۸۹) نسبت نظریه عدالت جان رالز با فلسفه اخلاق کانت و فلسفه هگل، مجله الهیات تطبیقی، شماره چهارم.
- رالز، جان (۱۳۸۳) بازگویی نظریه عدالت، ترجمه عرفان ثابتی، تهران، نشر ققنوس
- رالز، جان (۱۳۹۲) لیبرالیسم سیاسی، ترجمه موسی اکرمی، تهران، نشر ثالث
- رالز، جان (۱۳۸۵) نظریه عدالت، ترجمه حسین اعلامی، فصلنامه حقوق اساسی، سال چهارم، شماره ۶ و ۷.
- رالز، جان (۱۳۹۰) نظریه عدالت، ترجمه سید محمد کمال سروریان، مرتضی بحرانی با مقدمه دکتر رضا داوری اردکانی، تهران، چاپ دوم، پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- سندل، مایکل (۱۳۷۴) **لیبرالیسم و منتقدان آن**، ترجمه احمد تدین، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فولادوند، عزت الله (۱۳۸۵) خرد و سیاست، تهران، نشر طرح نو.
- لسناف، مایکل ایچ (۱۳۷۸) فیسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، نشر کوچک.
- لسناف، مایکل ایچ (۱۳۸۵) فیسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، نشر ماهی

واعظی، احمد (۱۳۸۴) جان رالز، نظریه عدالت تا لیبرالیسم سیاسی، قم، انتشارات بوستان کتاب، چاپ اول.
هگل، فردریش ویلهلم، (۱۳۷۸) عناصر فلسفه حق، ترجمه مهبد ایرانی طلب، تهران، پروین

- Daniels, N. (1975). Reading Rawls . Oxford: Blackwell2
- Dworkin, R. (1981). "What is Equality? part I. Equality of welfare" and "What is Equality? part II: Equality of Resources". Philosophy and Public Affairs 10; 3
- Hegel, Friedrich. (1959). "Lectures on the history of philosophy". Trans by Haldane. New York.
- Kukathas, C. and Pettit, P. (1990). A Theory of Justice and its Critics . Cambridge: Polity Press.
- Macpherson, C.B. (1973). "Rawls's Distributive Justice". In Democratic Theory: Essays in Retrieval . Ch.IV. London: Oxford University Press.
- Nozick, R. (1974). Anarchy, State and Utopia . New York: Basic Books.
- Rawls, John (1982). "Lectures on the history of moral philosophy. Cambridge.
- Rawls, John (1963). "Constitutional Liberty and the Concept of Justice". In Justice edited by C. Friedrich and J. Chapman. New York : Routledge.
- Rawls, John (1964). "Justice as fairness". in Philosophy, Politics and Society . edited by 34. p. Laslett and W. G. Runciman. Oxford: Basil Blackwell.
- Rawls, John (1971). A Theory of Justice . Cambridge, Mass: The Belknap Press of Harvard University Press.